

## بررسی شبهه ناسازگاری غیبت با لزوم استمرار هدایت تشریحی، به عنوان فلسفه

### نصب امام

۱ اسدالله مصطفوی

۲ حسین حجامی

### چکیده

لزوم احتیاج امت به «هدایت تشریحی» پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ یکی از مهم‌ترین دلایل شیعه برای نصب امام است. پس از غیبت امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام و عدم دسترسی شیعیان به آن حضرت، عده‌ای تلاش کردند این امر را به کلی مورد تردید قرار دهند. ابن تیمیه یکی از این افراد است. او سعی کرده است با دستاویز قرار دادن موضوع لزوم استمرار هدایت تشریحی پس از ختم نبوت نزد شیعیان و ناسازگاری آن با غیبت امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام؛ اصل مهدویت شیعه را با تردید مواجه کند. این مقاله به اصل شبهه و جواب آن، با رویکرد تحلیلی و رجوع به منابع مکتوب پرداخته است.

دستاورد این پژوهش نیز، رد اصل شبهه و بیان سازگاری موضوع لزوم استمرار هدایت تشریحی با غیبت، به رغم عدم دسترسی به امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام و هماهنگی گزاره مذکور با موضوع مهدویت شیعی و عدم گمراهی شیعه در زمان غیبت است.

**واژگان کلیدی:** هدایت تشریحی، ابن تیمیه، عصر غیبت، تصویب، اجتهاد.

### مقدمه

لزوم استمرار «هدایت تشریحی» پس از رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ یکی از دلایلی است که شیعه به

۱. استادیار گروه فلسفه و کلام دانشگاه بین المللی اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام، (نویسنده مسئول) asadollahmostafavi@yahoo.com

۲. دانش آموخته سطح ۴ حوزه علمیه قم. hajjami123@gmail.com

کمک آن بر لزوم نصب امام از سوی خدا استدلال کرده است. به عبارت دیگر، همان دلیلی که باعث لزوم نصب پیامبر ﷺ از سوی خدا شده است، اقتضا می‌کند امام نیز از سوی خدا نصب شود (مظفر، بی تا: ص ۶۶)؛ زیرا بعد از وفات پیامبر نیز، نیاز بشر به هدایت و راهنمایی باقی است و از آن جا که به نص قرآن، پیامبر اسلام ﷺ خاتم پیامبران بوده و با وفات آن حضرت، رشته ارتباط وحیانی خدا با بشر قطع شده است؛ لزوماً می‌باید این ارتباط در قالب دیگری ادامه یابد و این قالب، همان است که به عنوان اندیشه «امامت» و «وصایت» از آن یاد می‌شود و وصی پیامبر ﷺ، کسی است که دستورهای خداوند و حلال و حرام او را؛ چه در مسائلی که حکم آن‌ها توسط پیامبر گفته شده (و به دلایلی به دست مسلمانان نرسیده است) و چه در مسائلی که بعد از وفات آن حضرت زمینه طرح یافتند؛ به مردم ابلاغ می‌کند و مسلمانان نیز وظیفه دارند برای آگاهی از دستورهای الهی در حوادثی که برای آن‌ها پیش می‌آید، به وی رجوع کنند. نکته مهم و حائز اهمیت در اندیشه شیعه این است که نیاز بشر به امام تا قیامت باقی بوده و انسان‌ها هرگز و در هیچ دوره‌ای، از راهنمایی امام معصوم بی‌نیاز نخواهند بود (خرازی، ۱۴۱۴: ص ۶ و ۲۳۳). رجوع به امام و سؤال از موارد نیاز تا زمان وفات امام حسن عسکری علیه السلام و در نتیجه استمرار هدایت تشریحی به آسانی میسر بوده است؛ ولی پس از وفات آن حضرت با ابهاماتی روبه‌رو شده است و دلیل آن نیز عدم دسترسی شیعیان به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و بی‌پاسخ ماندن سؤالات آن‌ها بوده است. آن‌ها برای حل این مشکل به اجتهاد و استنباط روی آوردند و سعی کردند با رجوع به آیات و روایات باقی‌مانده از امامان پیشین، حکم فقهی مسائل جدید و قدیمی را کشف کنند. آن‌ها تلاش کردند به مدد کلماتی که از امامان خود به یادگار داشتند، به طور مستقیم و یا به یاری قواعدی که از این کلمات استنباط می‌کردند، حکم همه مسائل مورد ابتلای خود را کشف و یا حدّ اقلّ تکلیف خود را در مقام عمل مشخص کنند. چالشی که شیعه در این رویکرد با آن مواجه شد، این بود که اگر این رویکرد برای پاسخگویی به همه مسائل شرعی و بلکه بالاتر برای دینداری کافی است، فلسفه امامت، یعنی لزوم استمرار هدایت تشریحی در سایه امامت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف مورد تردید قرار گرفته و اساساً احتیاج به چنین امامی منتفی خواهد شد؛ زیرا با پذیرش «اجتهاد»، به عنوان راهی برای دستیابی به احکام الهی، راه پاسخگویی به مسائل شرعی، به نصب امام منحصر نخواهد بود؛ در حالی که شیعیان با برجسته کردن همین



نیاز بشری، لزوم وجود چنین انسانی را اثبات می‌کردند و اگر راه اجتهاد، برای پاسخگویی به همه مسائل شرعی و دینداری کافی نبود (تا موضوع نیاز بشر به نصب امام و در نتیجه ضرورت وجود امام همچنان حفظ شود) در این صورت، دین شیعیان ناقص بوده و طبیعتاً در گمراهی خواهند بود؛ زیرا سعادت آن‌ها در گرو عمل به دستورهای امامی بود که برای خود شیعه ناشناخته بوده و کسی نمی‌داند که وی به چه چیزی امر و از چه چیزی نهی کرده است. این مسئله همان اشکالی است که ابن تیمیه بر شیعه وارد دانسته و خواسته است به مدد آن، اندیشه امام غایب را مورد تردید قرار دهد. اصل اشکال وی چنین است:

اگر آیات و روایاتی که در دست شما است برای استخراج احکام دین کافی است؛ در این صورت، به امام غایب احتیاجی نخواهید داشت و اگر آنچه نزد شماست برای این امر کافی نباشد؛ شما با این سخن، به نقص و گمراهی خود اقرار و اعتراف کرده‌اید؛ زیرا سعادت شما در گرو عمل به دستورهای کسی است که نمی‌دانید چه دستورهایی داده است (ابن تیمیه، ۱۴۱۷: ص ۲۷).

این مقاله به دنبال ارائه پاسخ به این اشکال و تبیین سازگاری لزوم استمرار هدایت تشریحی با غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است. فرضیه این پژوهش کافی بودن رجوع به آیات و روایات موجود برای هدایت شیعیان در عصر غیبت در عین نیاز به امام معصوم در این عصر است.

گفتنی است که فایده اصلی امام در اندیشه شیعه، اداره جامعه بر اساس احکام واقعی اسلام است و این نیاز با غیبت امام از بین نمی‌رود؛ ولی این مقاله به دنبال پاسخگویی به شبهه ابن تیمیه از ناحیه لزوم استمرار تشریحی است و به زوایای دیگر موضوع نمی‌پردازد.

شایان ذکر است که این اشکال قبل از این که مورد توجه امثال ابن تیمیه قرار بگیرد، مورد توجه خود شیعیان واقع شده و توسط خود آن‌ها نیز مطرح شده است. سید مرتضی در این باره چنین می‌گوید:

اگر پرسیده شود که چگونه می‌توان در زمان غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به حق رسید و راه دستیابی به حق کدام است؛ اگر بگویید: راهی برای رسیدن به حق در این زمان وجود ندارد، لازمه این سخن، آن است که مردم، در زمان غیبت نسبت به مسائلی که برای آن‌ها پیش می‌آید و در آن‌ها به رأی و نظر امام احتیاج دارند، در حیرت و گمراهی و شک باشند و اگر گفته شود که در زمان غیبت هم می‌توان به حق دست یافت و راه رسیدن به

آن هم رجوع به دلایل شرعی است (یعنی همان روایاتی که از گذشته باقی مانده است) این سخن به معنای بی‌نیازی از امام بوده و در حقیقت به این نکته تصریح می‌کند که به واسطه این روایات، از امام معصوم بی‌نیاز هستید (سید مرتضی، ۱۴۱۶: ص ۵۹).

وی سپس به پاسخ این شبهه می‌پردازد که خلاصه آن چنین است: حق به دو قسم «عقلی» و «نقلی» تقسیم می‌شود. «عقلی» آن است که به کمک عقل و با دقت در دلایل «عقلی» و نقض و ابرام آن‌ها به دست می‌آید و «نقلی» آن است که از سوی پیامبر و امامان معصوم بیان شده است و آن‌ها نیز هیچ چیزی را که مورد احتیاج بشر است، بدون بیان رها نکرده‌اند؛ با این همه، احتیاج به امام همچنان باقی است؛ زیرا علت احتیاج به امام - که همواره و در هر صورتی باقی می‌باشد - این است که وجود امام لطف خدا برای بشر است تا انسان‌ها را از حرام دور کرده و به انجام دادن واجبات ترغیب و تحریم کند و هیچ کس از چنین لطفی بی‌نیاز نیست و هیچ چیز دیگری هم نمی‌تواند جایگزین آن شود؛ زیرا اگر چه با استفاده از روایاتی که از پیامبر و امامان معصوم به دست شیعه رسیده است، می‌توان همه نیازهای شرعی شیعه برآورده کرد و این روایات می‌توانند پاسخگوی همه آنچه در شریعت و دینداری مورد نیاز است، باشد؛ ولی از آن‌جا که ممکن است راویان حدیث، عمداً و یا به اشتباه، از اصل کلام معصوم عدول کرده باشند و در نتیجه، نقل حدیث قطع شده و یا در نقل کسی که نقل او حجیت ندارد خلاصه شده باشد؛ لزوماً باید امامی وجود داشته باشد تا حقیقت را بیان کند و جایی را که در آن خطا و اشتباه رخ داده است، مشخص سازد. بنابراین، اگر چه با رجوع به روایات می‌توان به حق رسید؛ در عین حال، احتیاج به امام همچنان باقی است (همان، ص ۶۰). سید مرتضی در ادامه، به اشکال دیگری به این مضمون اشاره می‌کند:

در مواردی که به بیان امام احتیاج است و هنوز فلسفه غیبت یعنی خوف بر نفس برطرف نشده است شما (شیعیان) به ناچار باید معتقد شوید که امام باید آشکار شود و احکامی را که مردم نمی‌دانند، برای آن‌ها بیان کند؛ زیرا خوف از کشته شدن، دلیل قانع‌کننده‌ای برای غیبت امام نمی‌باشد و یا باید بگویید به رغم این‌که مردم به بیان امام احتیاج دارند، او به این دلیل که ممکن است کشته شود، ظاهر نشده و نیاز مردم را بی‌پاسخ می‌گذارد که در این صورت نیز لازم می‌آید تکلیف در اموری که بر مردم مخفی مانده است، ساقط شود و این امر، با اجماع همه مسلمانان مبنی بر این‌که احکامی که



توسط پیامبر اسلام ﷺ تشریح شده است تا قیامت باقی خواهد بود، منافات دارد و اگر معتقد شوید که تکلیف در این امور همچنان باقی است؛ این سخن بدان معنا است که تحصیل علم در جایی که امکان ندارد، واجب بوده و مسلمانان به چیزی که فوق طاقت آن‌ها است، تکلیف شده باشند (همان).

وی سپس می‌گوید:

من این اشکال را در کتاب «الشافی» (سید مرتضی، ۱۴۱۰: ج ۱، ص ۱۴۴-۱۵۰) پاسخ داده‌ام و خلاصه آن، این است که اگر در زمان غیبت امام، بعضی روایاتی که حاوی تکالیف شرعی هستند، قطع شده و به دست ما نرسند، خداوند آن تکالیف را از دوش بندگان خود برمی‌دارد و از آن‌جا که می‌دانیم تکالیف شرعی تا قیامت باقی هستند؛ هرگز هیچ نقلی که در بردارنده حکم شرعی است، قطع نخواهد شد، مگر زمانی که اعلام آن از سوی امام ممکن باشد؛ به عبارت دیگر تا زمانی که علت غیبت، یعنی خوف بر نفس باقی است، هرگز روایتی که حاوی تکلیف است، به هر دلیلی از بین نخواهد رفت (همان، ۱۴۱۶: ص ۶۱).

شیخ طوسی نیز در کتاب الغیبة (طوسی، ۱۴۱۱: ص ۹۵)، در ضمن سؤال و جواب‌هایی که درباره پیامدهای غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف مطرح می‌کند، به همین مسئله پرداخته و عین عبارت‌های استاد خود سید مرتضی را - البته با اندکی تغییر - ذکر می‌کند و پس از ذکر اشکال دوم و بیان این نکته که من مفصلاً به این موضوع در کتاب تلخیص الشافی پرداخته‌ام؛ خلاصه آنچه را در کتاب تلخیص الشافی آورده است، با همان عبارت‌هایی که از کتاب المقنع سید مرتضی نقل شده است؛ ذکر می‌کند و سپس چنین ادامه می‌دهد: سید مرتضی در این اواخر می‌گفت: ممکن است بسیاری از امور باشند که ناقلان حدیث به دلایلی آن‌ها را کتمان کرده و برای ما نقل نکرده باشند و همه آن‌ها نزد امام زمان تا هنگام ظهور به امانت نهاده شده است (همان، ص ۹۷). شیخ طبرسی نیز در کتاب إعلام‌الوری در فصلی که برای ذکر سخنان مخالفان درباره امام مهدی منعقد می‌کند (ذکر مسائل یسئل عنها اهل الخلاف فی غیبتة عجل الله تعالی فرجه الشریف و حلّ الشبهات)؛ همان سخنان سید مرتضی را با اندکی تفاوت ذکر می‌کند (طبرسی، ۱۴۱۷: ج ۲، ص ۳۰۱). ابن ابی‌الفتح‌الإربلی در کتاب کشف الغمّة، همان مطالب طبرسی را بی‌هیچ کم و کاستی ذکر می‌کند (اربلی، ۱۴۰۵: ج ۲، ص ۳۴۸). علامه مجلسی نیز در کتاب بحارالانوار، ضمن بابی که به نقل



سخنان شیخ طوسی درباره غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف اختصاص داده است، همه آنچه را از کتاب الغیبة شیخ طوسی نقل شد، بی هیچ تغییری ذکر می‌کند (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۱، ص ۱۹۴). یکی دیگر از کسانی که به این مسئله پرداخته، محقق کراچی است. وی پس از ذکر این نکته که فقهای شیعه در زمان غیبت واسطه بین امام و مردم هستند و مردم در زمان غیبت می‌باید به آن‌ها رجوع کنند و رجوع به آن‌ها در واقع، رجوع به روایات و آثاری است که از گذشته باقی مانده است؛ چنین می‌نویسد:

بسیاری از اوقات مخالفان (اهل سنت) وقتی که مسئله رجوع به روایات در زمان غیبت را به عنوان منبع استنباط احکام از ما می‌شنوند؛ می‌گویند: اگر برای شما در زمان غیبت راهی برای آگاهی از احکام وجود دارد؛ پس در حقیقت شما - با وجود این راه - از امام بی‌نیاز خواهید بود. وی سپس در پاسخ این اشکال چنین می‌گوید: این سخن صحیح نیست؛ زیرا این آثار و روایات توسط کسانی به ما رسیده است که احتمال خطا و فراموشی در مورد آن‌ها منتفی نبوده و ممکن است بعضی از راویان حدیث، عمداً مسائلی را ترک و یا کتمان کرده باشند و وقتی این احتمال در مورد آن‌ها وجود دارد، عدم تحقق این امور جز به واسطه امامی که بر احوال آن‌ها ناظر بوده و در صورت اشتباه، آن‌ها را هدایت کند؛ میسور نخواهد بود (کراچی، ۱۳۶۹: ص ۳۰۳).

## بررسی و نقد

تقریباً همه کسانی که به این اشکال توجه داشتند، جواب آن‌را به تأسی و متأثر از سید مرتضی ذکر کرده‌اند. سید مرتضی نیز دو جواب به اشکال مذکور داده است: جواب اول وی برخاسته از اندیشه نیاز فراگیر به امام، به عنوان ولی و حاکم جامعه است؛ از همین رو، مسئله لطف بودن امام را که از نیاز به استمرار هدایت تشریحی فراتر است، مطرح کرده که پرداختن به این امر از موضوع این پژوهش خارج است.<sup>۱</sup>

حاصل جواب دوم وی نیز پذیرش کفایت روایات موجود برای هدایت شیعه در عصر غیبت

۱. البته این جواب سید مرتضی در صورتی به نیاز فراگیر به امام اشاره دارد که علت آن، یعنی دور کردن مردم از حرام و ترغیب و تحریم به انجام دادن واجبات، به بیان احکام منحصر نشود. در غیر این صورت، لطف بودن امام عمومیت خود را از دست می‌دهد.

است؛ با این ادعا که روایاتی که از پیامبر و امامان معصوم به دست شیعه رسیده است، همه نیازهای شرعی شیعه را در امر دینداری برآورده می‌کند. وی سپس علت احتیاج به امام را رفع اشتباهات عمدی و یا سهوی راویان حدیث و در نتیجه، قطع حدیث و یا انحصار آن در نقل کسی می‌داند که نقلش فاقد حجیت بوده است. از همین رو، لزوماً باید امامی وجود داشته باشد تا حقیقت را بیان کند و جایی را که در آن خطا و اشتباه رخ داده است، مشخص سازد. بنابراین، اگر چه با رجوع به روایات می‌توان به حق رسید؛ احتیاج به امام همچنان باقی است؛ ولی پذیرش این جواب از چند جهت دارای مشکل است:

**اولاً:** اگر بپذیریم حکم همه موضوعات فقهی در روایات پیامبر و امامان عَلَيْهِمُ السَّلَام آمده است، باید بپذیریم که در شرایط عادی و در صورتی که احتمال تحریف و تقطیع روایات نبود، وظیفه هدایت تشریحی امام با وفات امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَام پایان یافته و امام زمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى وَرَعَاهُ الْقَرِيفَ وظیفه‌ای جز اداره جامعه ندارد و این امر، لطف بودن وجود آن حضرت را حداقل از این جهت با تردید روبه‌رو می‌سازد و این امر خلاف اعتقاد شیعه است.

**ثانیاً:** این سخن که در روایات ما دلیل همه احکام شرعی، حداقل تا هنگام ظهور امام زمان وجود دارد؛ ادعایی است که لاقلاً در اعصار بعد از سید مرتضی بطلان آن آشکار شده است؛ زیرا سید مرتضی در زمانی می‌زیست که فروع احکام، اندک بود و کم‌تر فرعی بود که به حکم آن در روایات، لاقلاً به طور ضمنی و به دلالت التزامی اشاره نشده باشد. بنابراین، وی حق داشت که معتقد شود حکم شرعی همه موضوعات در روایات شیعه آمده است؛ اما با گذشت زمان و بروز حوادثی بی‌سابقه و همچنین بر اثر جولان فکری فقهای شیعه، فروعاتی پیدا شد که فقها از استنباط حکم شرعی آن‌ها از دلایل موجود، عاجز شدند و این امر باعث شد تا به ابتکاری جدید دست بزنند که لاقلاً تا قبل از زمان شیخ طوسی بی‌سابقه بوده و آن عبارت است از تأسیس اصولی به نام «اصول عملیه» که در صورت ناتوانی فقها از دستیابی به احکام شرعی فروعاً، به کمک آن‌ها لاقلاً از حیرت و سرگردانی خارج شده و وظیفه خود را در مقام عمل بدانند؛<sup>۱</sup> یعنی به

۱. شاهدهی که می‌توان بر درستی این سخن ارائه کرد، این است که سید مرتضی فقط پنج بار در دو کتاب فقهی خود، یعنی «انتصار» (سه بار) و «ناصریات» (دو بار) به «حدیث رفع» که مهم‌ترین سند شرعی اصالت برائت شرعی است، استناد جسته که

←

آن‌ها بگویند که در صورت عدم دستیابی به حکم شرعی چه باید بکنند. مثلاً آیا از کشیدن سیگار دست بکشد یا نه. پس از سید مرتضی موضوعات متعددی به وجود آمد که فقها از دستیابی به احکام شرعی آن‌ها عاجز و ناگزیر شدند برای رفع حیرت در مقام عمل به اصول عملیه پناه ببرند و اگر حقیقت حال همان‌طور باشد که سید مرتضی ادعا کرده است؛ یعنی حکم همه فروعات، در روایات ما آمده باشد، نباید برای فقها به رجوع به اصول عملیه در شبهات حکمیه نیازی به وجود می‌آمد؛ در حالی که نیاز به این اصول در این گونه شبهات روز به روز بیش‌تر شده و تعداد دفعات مراجعه فقها به این گونه اصول همواره رو به افزایش است.

**ثالثاً:** توجیه سید مرتضی برای اثبات نیاز به امام با استناد به این که ممکن است در نقل روایات اشتباه و خطا و یا تحریفی صورت گرفته باشد و امامی لازم است تا این اشتباهات را بر طرف کند؛ با این اشکال روبه‌رو است که این احتمال در مقام اثبات از دو حال خارج نیست: یا واقعاً چنین چیزی رخ داده است و بعد از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف معلوم خواهد شد که تعدادی از روایاتی که منبع استنباط احکام شرعی قرار گرفته، دچار مشکل بوده‌اند و حکم واقعی خداوند غیر از چیزی است که از این روایات استخراج شده است و یا چنین نبوده و بعد از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف معلوم می‌شود که همه روایاتی که منبع استنباط حکم قرار گرفته‌اند، صحیح بوده و حکم واقعی خداوند همان چیزی بوده که از آن‌ها استخراج شده است. در صورت اول، خلاف فرض پیش آمده و معلوم می‌شود حقیقت حال، به گونه‌ای نبوده که سید مرتضی ادعا کرده است؛ یعنی روایات ما برای استخراج احکام دین کافی نمی‌باشد و این، همان شق دوم اشکال ابن تیمیه یعنی اعتراف به گمراهی است. در صورت دوم نیز لازم می‌آید نیازی که با استناد به آن لزوم وجود امام اثبات شده بود؛ نیاز واقعی نبوده است و ما در واقع از این جهت از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بی‌نیاز بوده‌ایم و این به معنای تردید در اعتقاد به وجود امام غایب، حداقل از جهت لزوم استمرار هدایت تشریحی است؛ زیرا تنها کاری که امام زمان در این صورت انجام



→

دو بار آن هم به صورت امکان تمسک اهل سنت به این حدیث (ناصریات، ص ۲۰۴-۲۳۵) و سه بار آن نیز (انتصار، ص ۱۸۹ و ۲۴۸ و ۳۰۴)؛ به صورت دلیل نقضی است؛ یعنی خواسته است با استناد به روایات اهل سنت، قول آن‌ها را باطل کند.



می‌دهند تأیید درستی احکامی است که مردم تا قبل از ظهور و بر اساس روایات به آن‌ها پایبند بوده‌اند و تأیید درستی روایات نیازی نیست که بتوان وجود امام غایب را با آن توجیه کرد؛ زیرا آنچه بر مردم واجب است عمل کردن به احکامی است که آن‌ها را به عنوان احکام خدا می‌شناسند و دانستن این نکته که این احکام، واقعاً همان احکامی است که خداوند مقرر فرموده است در لزوم پایبندی به احکام شناخته شده هیچ نقشی ندارد.

### پاسخ اشکال ابن تیمیه

جای این سؤال از ابن تیمیه وجود دارد که منظور وی از «احکام دین» در جمله ذیل چیست: «اگر روایات و آیاتی که در دست شما است، برای استخراج احکام دین کافی است، دیگر چه نیازی است که به حجت غایب اعتقاد داشته باشید.» اگر منظور وی از «احکام دین»، اعم از احکام ظاهری و احکام واقعی باشد؛ در پاسخ گفته می‌شود روایات و آیاتی که در دست شیعیان است، برای استخراج احکام دین کافی است و سعادت اخروی آن‌ها را نیز تأمین می‌کند؛ ولی این سخن به معنای بی‌نیازی از امام و حجت غایب خدا نبوده و آن‌ها همچنان در احکام دین به وجود کسی که پل ارتباط انسان با خدا است، نیازمند هستند و اگر منظور وی از «احکام دین»، در عبارت مذکور فقط احکام واقعی خداوند است، در جواب گفته می‌شود روایات و آیاتی که در اختیار شیعیان است، برای استخراج احکام دین کافی نیست؛ ولی کافی ندانستن آن‌ها برای استخراج همه احکام واقعی دین، به منزله اعتراف به گمراهی و ضلالت آن‌ها هم نیست. تبیین و توضیح پاسخ مذکور به ذکر مقدمه‌ای نسبتاً طولانی درباره سعادت بشر و راه تأمین آن نیازمند است که ذیلاً بیان می‌شود:

### تأمین سعادت بشر

بدون شک هدف خداوند از تشریح احکام، فلاح و رستگاری بشر است.<sup>۱</sup> و «فلاح» چنان‌که در

۱. مثلاً درباره تشریح حرمت ربا در قرآن آمده است: «لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (آل عمران: ۱۳۰). چنان‌که مشاهده می‌شود، خداوند در این آیه فلاح و رستگاری انسان را دلیل حرمت ربا و پایبندی به تقوا ذکر کرده است. همچنین درباره جهاد در قرآن آمده است: «وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (مائده: ۳۵). در این آیه نیز رستگاری انسان

فرهنگ‌های لغت آمده، عبارت است از: پیروزی و دست یافتن به آرزوی بزرگ، خلاصی از عذاب خدا و داخل شدن در بهشت جاویدان (طریحی، ۱۳۶۷: ص ۱۴۱۳). به عبارت دیگر، هدف اساسی و اصلی تشریح، رستگاری انسان و تأمین سعادت اخروی او است؛ هرچند تأمین سعادت دنیوی انسان نیز در آموزه‌های الهی، همواره مورد نظر بوده است؛ خداوند سعادت دنیوی انسان را در جهت سعادت اخروی او لحاظ کرده و باید و نبایدهای دنیوی او را نیز همسو با باید و نبایدهای اخروی وی تنظیم کرده است. از همین رو، جهاد و مبارزه با دشمنان را نیز وسیله‌ای برای نجات از آتش جهنم معرفی می‌کند (صف: ۱۰ - ۱۲). سؤال مهمی که در این بحث مطرح است، این‌که آیا فلاح و رستگاری بشر، تنها در گرو عمل به احکام واقعی دین است یا این‌که واقعیت‌گرایی در عمل به دستورهای دینی، اگر چه مطلوب بوده و از همگان نیز چنین امری خواسته شده است؛ سعادت اخروی بشر در گرو عمل به عنوان احکام دین است؟ ابتدا به نظر می‌رسد پاسخ این سؤال بدیهی است و جواب این است که بدون شک سعادت اخروی انسان در گرو عمل به واقعیت دین و احکام واقعی الهی است؛ ولی بی‌تردید عمل به احکام واقعی الهی اسلام، زمانی ممکن است که انسان به طور پیوسته و همیشگی به معصوم دسترسی داشته باشد و بتواند ابهامات خود را مستقیم و بی‌واسطه با وی مطرح کند و تا وقتی که پیامبر و یا امام معصوم در قید حیات بوده و قابل دسترسی هستند و باب علم به احکام باز است؛ واقعیت‌گرایی مطلق در دین ممکن و ستوده است؛ ولی در صورتی که دسترسی به معصوم ممکن نبوده و باب علم به احکام نیز بسته باشد، گره زدن سعادت انسان به واقعیت‌گرایی مطلق در دین، فراگیری و بلکه جاودانگی آن را مردود خواهد کرد؛ زیرا واقعیت محوری همیشگی و فراگیر در دین، در گرو دسترسی همیشگی به معصوم است و چنین چیزی هرگز ممکن نیست. به عبارت دیگر، دسترسی به همه احکام واقعی دین برای همگان و در همه زمان‌ها یا غیر ممکن است و یا بسیار سخت و در این وضعیت اگر بخواهیم سعادت اخروی انسان را در گرو عمل به احکام واقعی اسلام



به عنوان دلیل جهاد معرفی شده است. نیز در باب انجام دادن عمل خیر در قرآن آمده است: «وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (حج: ۷۷). آنچه از مجموع آیات و روایات استفاده می‌شود، این است که خداوند در تشریح احکام خود به دنبال رستگاری انسان است.

بدانیم، یا باید بپذیریم که خداوند انسان‌ها را به امری محال (در صورت عدم دسترسی به معصوم) تکلیف کرده است و یا این‌که بپذیریم اخلال در نظم اجتماعی زندگی انسان برای خداوند بی‌اهمیت بوده و خداوند به هر قیمتی که شده است (حتی به قیمت از هم پاشیدگی نظم اجتماعی زندگی انسان‌ها)،<sup>۱</sup> از آن‌ها خواسته است به احکام واقعی اسلام عمل کنند و یا این‌که باید راه دیگری را در پیش گرفت و همه مسلمانان چه شیعه و چه سنی راه سوم را برگزیدند زیرا همه مسلمانان در این مشکل مشترک بوده و همگان با آن مواجه هستند.<sup>۲</sup>

### روش اهل سنت در حل مشکل پایبندی به احکام واقعی

اهل سنت با تحفظ بر اصل واقعیت‌گرایی در احکام دین، در معنای احکام واقعی دخل و تصرف کرده و معتقد شدند خداوند قبل از صدور رأی از سوی مجتهد، حکمی نداشته و حکم واقعی خداوند، همان است که مجتهد به آن رسیده است (مظفر، بی‌تا: ج ۳، ص ۴۶). این نظریه را وقتی در کنار نظریه دیگر اهل سنت درباره «حجیت استحسان» و «قیاس» در استنباط حکم شرعی ملاحظه کنیم؛ خواهیم دید که کار واقعیت‌گرایی در احکام برای اهل سنت بسیار آسان خواهد بود؛ ولی این نگاه، نگاهی سوفیسطائیان به احکام الهی است؛ زیرا همان‌گونه که سوفیسطائیان وجود هر گونه واقعیت خارج از درک آدمی را انکار می‌کنند؛ اهل سنت نیز به حقیقتی برای احکام خدا غیر از آنچه مجتهد به آن دست می‌یابد، اعتقاد ندارند (تصریب اشعری). عده‌ای از آن‌ها نیز که به واقعیتی برای احکام الهی اعتراف دارند، بر این باور هستند که رأی مجتهد، محوریت داشته و احکام واقعی خداوند به نفع مجتهد تغییر می‌یابد (تصویب معتزلی) (همان)؛ و همان‌گونه که نگاه سوفیسطائیان به هستی نکوهیده است و هیچ عقلی آن

۱. پایبندی به احکام واقعی اسلام در صورت عدم دسترسی به معصوم، تنها با پایبندی به احتیاط در همه اموری که دسترسی به معصوم در آن‌ها امکان ندارد؛ ممکن خواهد بود و با توجه به این‌که فروع بسیاری هستند که دسترسی به معصوم در آن‌ها ممکن نیست، طبیعتاً تعداد موارد احتیاط بسیار زیاد شده و رعایت احتیاط در همه آن‌ها، در نظم اجتماعی زندگی بشر اخلال ایجاد می‌کند.

۲. تفاوت شیعیان با اهل سنت در این مسئله، آن است که اهل سنت با رحلت پیامبر با این مشکل مواجه شدند؛ ولی شیعیان با رحلت امام حسن عسکری علیه السلام و غیبت امام زمان با این مشکل روبه‌رو گردیدند.

را بر نمی‌تابد؛ نگاه سوفیسطائانه به احکام الاهی و انکار وجود واقعیتی ثابت برای آن‌ها - اگر چه به صورت موجه جزئیه باشد- از صواب به دور بوده و پذیرفتنی نیست و کم‌ترین پیامد منفی آن، لزوم تضاد در واقعیات خواهد بود؛ زیرا وقتی قرار بر این باشد که واقعیت حکم الاهی، به رأی و نظر مجتهد وابسته باشد و با چرخش آن بچرخد، لزوماً در جایی که دو مجتهد در عرض همدیگر به دو فتوای مختلف و بلکه ضد هم برسند؛ واقعیت حکم الاهی در آن واقعه نیز متعدد خواهد شد و از همین رو است که عده‌ای از اهل سنت در این گونه موارد تنها یکی از مجتهدان را مصیب و باقی را بر خطا می‌دانند (آمدی، ۱۴۰۲: ج ۴، ص ۱۸۳).<sup>۱</sup>

دو عامل باعث شد تا اهل سنت به نظریه تصویب رو آورند: نخست این‌که آن‌ها اعتقاد دارند با رحلت پیامبر اسلام، ارتباط انسان با آسمان قطع شده و بعد از آن سخن هیچ انسانی ارزش و حیانی نداشته و به خودی خود و بدون ذکر دلیل، حجیت ندارد. دیگر این‌که آنان آیات و روایاتی را که از پیامبر گرامی اسلام به یادگار مانده است، برای دریافت احکام شرع کافی ندانسته و معتقدند بسیاری از احکام اسلام یا توسط پیامبر بیان نشده یا از بین رفته است و در عین حال، مسلمانان وظیفه دارند به احکام واقعی اسلام پایبند باشند و این دو مسئله، اهل سنت را در تنگنای شدیدی قرار داد؛ زیرا از یک سو به استمرار ارتباط انسان با آسمان عقیده نداشتند و لذا منتظر کسی نبودند که بتواند مشکل آن‌ها را درباره علم به احکام شرع حل کند؛ و از سویی دیگر باید به احکام واقعی اسلام دست می‌یافتند تا با اشکال گمراهی و عدم هدایت روبه‌رو نشوند و بهترین کار را در این دیدند که به مجتهدان مقام نبوت عطا کرده و دریافت آن‌ها را همان حکم واقعی خداوند بدانند. می‌توان چنین پنداشت که در حقیقت مقام مجتهدان اهل سنت از مقام پیامبر اسلام (نعوذ بالله) نیز بالاتر است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وظیفه داشت احکامی را که خدا مقرر کرده بود، بیان کند؛ ولی علمای اهل سنت چنین نبوده و خداوند، حکم خود را به یافته‌های آن‌ها موکول کرده و این یافته‌ها را حکم واقعی خود تلقی می‌کند. در حقیقت آنچه اهل سنت را

۱. سخن این گروه را نمی‌توان با عقیده شیعه درباره تخطئه و تصویب مقایسه کرد؛ زیرا این گروه اگر چه عقیده دارند غیر از یک مجتهد، دیگران به خطا رفته‌اند؛ عقیده ندارند عقیده مجتهد مصیب، همان واقع ثابتی است که با قطع نظر از رأی مجتهد انشا شده است؛ یعنی آن‌ها معتقدند که حتماً یکی از مجتهدان مصیب بوده و بر مبنای نظراو، حکم الاهی وضع و انشا می‌شود؛ در حالی که شیعه بر این باور است که امکان دارد رأی همگان خطا بوده و هیچ مجتهدی به حکم واقعی خداوند دست نیابد.

به سوی اعتقاد به تصویب می‌کشاند، این است که آن‌ها تلاش می‌کنند با اعتقاد به آن، خود را از اشکال گمراهی و ضلالت برهانند؛ زیرا در غیر این صورت، یا باید معتقد شوند احکام اسلام به همان مقدار اندکی است که در آیات و روایات موجود آمده است و یا باید بپذیرند که به واسطه عدم دسترسی به احکام واقعی اسلام در گمراهی و ضلالت به سر می‌برند.

### روشی شیعه برای حل مشکل پایبندی به احکام واقعی

روشی که شیعیان برای حل این مشکل برگزیدند، با روش اهل سنت کاملاً متفاوت است؛ زیرا شیعیان بر این باور نیستند که نظر و رأی مجتهد، همان حکم واقعی خداوند است و واقعیت دین به نفع مجتهد تغییر می‌یابد، بلکه آن‌ها بر این باورند که مجتهدان تلاش می‌کنند به حقیقت احکام خداوند دست یابند؛ هر چند ممکن است همه آن‌ها به خطا رفته و به حکم واقعی دست نیابند و برای این‌که مشکل لزوم گمراهی در صورت عدم دسترسی به احکام خداوند را حل کنند احکام الهی را به دو قسم «احکام واقعی» و «احکام ظاهری» تقسیم کرده‌اند و پایبندی به احکام ظاهری را هم تأمین‌کننده سعادت بشر می‌دانند.

احکام واقعی در نظر شیعیان، احکامی هستند که به خاطر مصالح و مفاسدی که در موضوعات احکام وجود دارند، از سوی خداوند ایجاد و تشریح شده‌اند و هدف از ایجاد آن‌ها، ایجاد انگیزه در مکلف برای انجام دادن یا ترک کردن کاری است که دارای مصلحت یا مفسده خاصی است و خداوند به خاطر این‌که آدمی در زندگی خود به سعادت دست یابد و یا از مفسده دوری گزیند، به آن امر و یا از آن نهی کرده است و اطلاع و عدم اطلاع مکلف از احکام واقعی در تشریح آن‌ها هیچ تأثیری ندارد و تنها جلب مصلحت و یا دفع مفسده برای بندگان و احیاناً - در مواردی بسیار نادر- سنجش میزان بندگی بندگان انگیزه تشریح آن‌ها می‌باشد؛ ولی پایبندی به این احکام در صورتی است که مکلف از آن آگاه گردد. در غیر این صورت، حکم واقعی، در مرحله انشا باقی مانده و به مرحله فعلیت و تنجز نمی‌رسد و مکلف نیز در مقابل آن هیچ وظیفه‌ای ندارد؛ زیرا تکلیف به حکمی که نسبت به آن آگاهی وجود ندارد، تکلیف به امری فوق طاقت آدمی (تکلیف بما لا یطاق) است و خداوند عادل‌تر از آن است که بندگان خود را به چیزی که فوق طاقت آنان است، امر کند.



احکام ظاهری هم احکامی هستند که تکلیف فعلی مکلف بوده و بنده وظیفه دارد به آن‌ها پایبند باشد. فهم احکام ظاهری در گرو تبیین این مقدمه است که بدون شک مکلف وظیفه دارد به احکامی که خداوند برای انسان تشریح کرده است، دست یابد و به آن‌ها پایبند باشد و این مهم، از راه شنیدن مستقیم و بلا واسطه از پیامبر و امام و یا با رجوع به سخنانی که از آن‌ها به واسطه نقل شده - و به عنوان روایت و حدیث شناخته می‌شود - ممکن خواهد بود و پایبندی به این‌راه برای دستیابی به احکام خدا در عین حال که بهترین و شاید تنها راه برای رسیدن به احکام است؛ دارای مشکلاتی است، از جمله این‌که ممکن است شنونده در دریافت حکم خدا از پیامبر و یا امام، دچار اشتباه شده باشد و همچنین ممکن است روایات منقول از پیامبر یا امام، بر اثر مرور زمان و به خاطر اشتباه و یا بعضی مطامع سیاسی و یا فرهنگی، دچار تغییر و دگرگونی شده باشد. از همین‌رو نمی‌توان به طور قطع ادعا کرد که مضمون همه روایات صحیح موجود، همان حکم واقعی الهی است؛ با وجود این، سیره همه عقلای عالم این است که به نقل ناقلی که مورد اعتماد است، اعتماد و اعتنا می‌کنند و به صرف این احتمال که ممکن است اشتباهی در نقل رخ داده باشد، آن‌را رها نمی‌کنند؛ زیرا ترک این سیره باعث اخلال در زندگی انسان‌ها شده و نظم اجتماعی را برهم می‌ریزد. این سیره در شرع مقدس اسلام نیز به رسمیت شناخته شده و تنها، تبیین و جست‌وجو در خبر و نقل قول فاسق را که احتمال کذب در آن زیاد است؛ لازم دانسته است (ر.ک. حجرات: ۶). بنابراین، راه دستیابی به احکام الهی به مواردی<sup>۱</sup> منحصر است که احتمال اشتباه در آن‌ها وجود داشته و ممکن است مفاد دلایلی که به عنوان دلایل احکام در فقه اسلامی شناخته می‌شوند، در واقع همان احکامی نباشند که از سوی خداوند وضع و تشریح شده‌اند. از این‌رو به آن بخش از احکامی که از دلایل شرعی استفاده می‌شود و نمی‌توان یقین کرد که همان احکام واقعی خداوند هستند، «احکام ظاهری» گفته می‌شود. همچنین به آن بخش از احکام که هنگام عدم دسترسی به حکم و شک در آن، مکلف

۱. غیر از راه شنیدن بلاواسطه از معصوم که مخصوص «مشافهین» (حاضران در مجلس معصوم) است و راه استماع حدیث، راه‌های دیگری برای دستیابی به احکام وجود دارند، مانند اجماع و دلیل عقلی؛ ولی نمی‌توان یقین حاصل کرد که مفاد آن‌ها همان حکم واقعی خداوند است.

به خاطر خروج از حیرت و سرگردانی در مقام عمل، وظیفه دارد به آن‌ها پایبند باشد، «حکم ظاهری» گفته می‌شود. احکام ظاهری احکامی هستند که مکلف با مراجعه به دلایل شرعی (اجتهادی و فقه‌ای) آن‌ها را به دست می‌آورد (رازی، بی‌تا: ج ۱، ص ۶۷) و وظیفه فعلی مکلف، التزام و پایبندی به همین احکام است که در رتبه پایین‌تری از احکام واقعی قرار دارند و جانشین آن‌ها به حساب می‌آیند (کاظمی خراسانی، ۱۴۱۶: ج ۴، ص ۷۰۱). احکام ظاهری اگر چه ممکن است همان حکم واقعی خداوند نباشند؛ پایبندی و التزام مکلف به آن‌ها، مانند پایبندی به احکام واقعی است و تا وقتی که معلوم نشده واقعاً حکم خدا با آنچه او به عنوان حکم خدا می‌پنداشته تفاوت دارد؛ مکلف وظیفه دارد به عنوان احکام الهی به آن بنگرد و به آن پایبند باشد. به عبارت دیگر، احکام ظاهری در واقع برای مکلف مانند احکام اضطراری هستند و همان‌طور که احکام اضطراری در مواقع اضطراری، حکم واقعی مکلف می‌باشند و مکلف وظیفه دارد به آن‌ها پایبند باشد؛ احکام ظاهری نیز برای کسی که به دستورات الهی از راه دلایل شرعی آگاهی می‌یابد، حکم واقعی به حساب می‌آیند و مکلف می‌باید همان معامله‌ای را که با احکام واقعی می‌کند، با این احکام نیز انجام دهد.

باتوجه به آنچه بیان شد، به پاسخ پرسش اصلی، یعنی چگونگی تأمین سعادت اخروی بشر به واسطه پایبندی به احکام ظاهری می‌پردازیم. احکام ظاهری اگر با احکام واقعی همسو و هماهنگ باشند و در واقع، مفاد دلایل شرعی، همان حکم واقعی خداوند باشد، بی شک تأمین کننده سعادت بشر است و بهشت و جاودانگی در نعمت‌های الهی را برای او به ارمغان خواهد آورد؛ ولی در صورتی که با واقعیت همسو و هماهنگ نبوده و غیر از چیزی باشد که خداوند تشریح کرده است و مکلف نیز تا آخر زندگی خود به این مسئله پی نبرد، عتاب و عقابی متوجه وی نبوده و عذر او نزد خداوند پذیرفته می‌باشد؛ زیرا پایبندی به این دلایل شرعی، باعث این امر شده است و پایبندی به این روش برای دستیابی به احکام را نیز خداوند به رسمیت شناخته و همگان را به پیمودن این‌راه، مکلف کرده است. بنابراین، باید خطای احتمالی آن را نیز از نظر دور نداشته و حداقل پیامد آن این است که باید شخص خطاکار را معذور بدارد و بلکه باید با تدارک مصلحتی فراخور حال، مصلحت از دست رفته را نیز جبران و تدارک کند؛ زیرا نمی‌توان پذیرفت که خداوند حکیم، بندگان خود را به پایبندی به چیزی امر کند، ولی خطاهای آن را ملتزم نشده



و بندگان را به دلیل این خطاها مؤاخذه کند و اصلاً چنین چیزی با عدالت خدا سازگاری ندارد. با توجه به مطالبی که در باره احکام ظاهری گفته شد، به خوبی آشکار می‌گردد که احکام ظاهری نیز تأمین کننده سعادت بشر هستند و تنها پایبندی به احکام واقعی تأمین کننده این هدف نیست.

### بازگشت به جواب ابن تیمیه

با توجه به آنچه درباره تقسیم احکام به احکام واقعی و احکام ظاهری و تأمین سعادت بشر با احکام ظاهری گفته شد؛ به اصل جواب ابن تیمیه بر می‌گردیم و آن را تکرار می‌کنیم: اگر منظور وی از احکام در این اشکال، احکام واقعی است، در جواب می‌گوییم: آیات و روایاتی که در اختیار ما است، برای استنباط همه احکام الهی کافی نیست؛ در عین حال، این سخن به معنای گمراهی ما هم نمی‌باشد؛ زیرا پایبندی به احکام واقعی هنگامی از سوی خداوند مورد مطالبه قرار می‌گیرد که مکلف به آن علم داشته باشد. در غیر این صورت، حکم واقعی در حد انشا باقی مانده و آنچه در حق مکلف منجز لازم الاجرا می‌شود، همان حکم ظاهری است و هیچ تکلیفی نسبت به حکم واقعی متوجه مکلف نیست و در واقع، غیر از حکم ظاهری وظیفه‌ای برای مکلف قرار داده نشده است تا گفته شود مکلف به دلیل ترک آن در گمراهی به سر می‌برد.

نیز اگر منظور وی از احکام، در عبارت مذکور، احکام ظاهری است، در پاسخ گفته می‌شود آیات و روایاتی که در اختیار ما قرار دارند، برای استنباط همه احکام شرعی کافی هستند؛ زیرا اگر چه ممکن است فروع فقہی بسیاری تا زمان ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف پدید بیایند که حکم آن‌ها در روایات موجود نیامده است؛ فقه شیعه به گونه‌ای است که در استنباط حکم آن‌ها دچار مشکل نخواهد شد؛ زیرا دایره احکام ظاهری در این فقه به گونه‌ای وسیع است که همه مسائل نوپدید را نیز شامل می‌شود و سلسله دلایل شرعی کلی به نام «دلایل فقه‌ای» در فقه شیعه وجود دارند که کار استنباط حکم ظاهری را آسان می‌کنند و هیچ موضوعی را بدون حکم باقی نمی‌گذارند. این دلایل، وظیفه مکلف را هنگامی که به کمک آیات و روایات در موضوعی به حکم دست نیافته و همچنان در حیرت و شک به سر می‌برد؛ روشن می‌کند. موضوع این دلایل، شک در حکم شرعی است و وظیفه مکلفی را که - به رغم مراجعه به آیات و روایات - به حکم شرعی





دست نیافته است؛ در مقام عمل روشن کرده و او را از حیرت و سرگردانی در مقام عمل می‌رهاند و فقیه شیعه با در دست داشتن این گونه دلایل، هیچ‌گاه به بن بست نمی‌رسد؛ با این همه، این سخن به معنای بی‌نیازی از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هم نیست؛ زیرا اگر چه پایبندی به احکام ظاهری، سعادت انسان را تأمین می‌کند؛ این وضعیت نمی‌تواند تا ابد پایدار بماند. در غیر این صورت، حقانیت اسلام با تردید مواجه می‌شود؛ زیرا اصل اولی و وضع ایده‌آل این است که به احکام واقعی اسلام عمل شود و اگر جامعه اسلامی به دلیل بعضی مسائل از این وضع فاصله گرفت، سرانجام و در زمانی باید به وضع ایده‌آل برگردد و نیاز به امام زمان برای آن زمان است؛ یعنی دست آخر باید کسی احکام واقعی اسلام را برای مردم بیان کند و این شخص، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است. بنابراین، باید امام زمانی وجود داشته باشد و اعتراف به کافی بودن آیات و روایات موجود، برای سعادت بشر و هدایت انسان‌ها به معنای اقرار به بی‌نیازی از امام معصوم نیست.



## نتیجه‌گیری

مسئله لزوم استمرار هدایت تشریحی بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، یکی از فلسفه‌های اصلی اندیشه امامت در شیعه است و با غیبت امام زمان عَجَلُ اللهِ تَعَالَى این فلسفه مورد تردید قرار نمی‌گیرد؛ زیرا نیاز به امام از جهت هدایت تشریحی همچنان باقی است و این نیاز برای بیان احکام واقعی اسلام در همه زمینه‌ها است، اعم از احکامی که موضوعات آن‌ها در گذشته وجود داشتند (و احیاناً در حکم واقعی آن‌ها اشتباه رخ داده است) و موضوعات جدیدی که پس از عصر معصومان به وجود آمده و یا به وجود خواهند آمد؛ نه صرفاً برای رفع اشتباهات احتمالی روایات؛ چنان‌که سید مرتضی و دیگران ذکر کرده‌اند و این، به معنای گمراهی شیعه در عصر غیبت نیست؛ زیرا آنچه از فرد مسلمان در زمان غیبت خواسته شده، پایبندی به احکامی است که از راه دلیل اجتهادی یا فقهاتی به دست آمده باشد و این مهم در عصر غیبت حاصل است. بنابراین، در عین لزوم به امام برای استمرار هدایت تشریحی و عدم دسترسی به امام عَلَيْهِ السَّلَام، شیعه در زمان غیبت در گمراهی به سر نمی‌برد.



## منابع

### قرآن کریم.

۱. آمدی، علی بن محمد (۱۴۰۲ق). *الإحكام في أصول الأحكام*، تحقيق: عبد الرزاق عفيفي، بی جا، المكتب الاسلامی.
۲. ابن تیمیة، احمد (۱۴۱۷ق). *المنتقى من منهاج الاعتدال في نقض كلام اهل الرفض والاعتزال*، عربستان، دارعالم الكتب.
۳. الإربلي، علی بن عیسی (۱۴۰۵ق). *كشف الغمة*، بیروت، دارالاضواء.
۴. بهبهانی، سیدعلی (۱۴۰۵ق). *الفوائد العلیة*، قم، مكتبة دارالعلم.
۵. جمال الدین، زین الدین حسن (بی تا). *معالم الدین وملاذ المجتهدین*، تحقيق: لجنة التحقیق، قم، جامعه مدرسین.
۶. خزازي، سید محسن (۱۴۱۸ق). *بداية المعارف الإلهية في شرح عقائد الإمامية*، قم، جامعه مدرسین.
۷. خوئی، ابوالقاسم (۱۴۱۰ق). *كتاب الاجتهاد والتقليد*، قم، انصاریان.
۸. رازی، محمد تقی (بی تا). *هدایة المسترشدين*، قم، جامعه مدرسین.
۹. شیخ طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۱ق). *الغیبة*، تحقيق: عبادالله تهرانی و احمدعلی ناصح، قم، مؤسسه معارف اسلامی.
۱۰. طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۷ق). *إعلام الوری بأعلام الهدی*، قم، مؤسسه آل البيت عليه السلام.
۱۱. الطریحی، فخرالدین (۱۳۷۶). *مجمع البحرين*، تحقيق: سیداحمد حسینی، بی جا، نشر فرهنگ اسلامی.
۱۲. علم الهدی، سیدمرتضی (۱۴۱۵ق). *الانتصار*، تحقيق: مؤسسه نشر اسلامی، قم، جامعه مدرسین.
۱۳. \_\_\_\_\_ (بی تا). *عقائد الامامیه*، تحقيق: حامد حنفی، قم، انصاریان.
۱۴. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۰ق). *الشافی فی الامامة*، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
۱۵. \_\_\_\_\_ (۱۴۰۶ق). *المنقح فی الغیبة*، قم، مؤسسه آل البيت عليه السلام.
۱۶. کاظمی خراسانی، محمدعلی (۱۴۱۶ق). *فوائد الأصول*، تحقيق: سیدعلی جمال اشرف الحسینی، بی جا، دارالاسوة.
۱۷. کراجکی، محمد بن علی (۱۳۶۹). *کنز الفوائد*، قم، مكتبة المصطفوی.
۱۸. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق). *بحار الانوار*، بیروت، الوفاء.
۱۹. مظفر، محمدرضا (بی تا). *أصول الفقه*، قم، جامعه مدرسین.
۲۰. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۷ق). *الناصریات*، تحقيق: مركز البحوث والدراسات الإسلامية، بی جا، رابطة الثقافة والعلاقات الإسلامية.
۲۱. الهیثمی، علی بن ابوبکر، (۱۴۰۸ق). *مجمع الزوائد*، بیروت، دارالکتب العلمیة.